

# الگوها فرزند پروری

## نقش آن در شکل‌گیری شخصیت

مادر «امید» یکی از آن سه خانم، با گره‌ای بر پیشانی در حالی که سرش را پایین گرفته و اضطراب درونی خود را با تکان دادن پایش نشان می‌داد، صحبت را به دست گرفت: «وای خانم، شما باید به خانه‌ی ما بیایید تا ببینید بچه‌ها چه‌طور وقتی پدرشان به خانه برمی‌گردد، مانند موش می‌شوند و به اتاق‌شان می‌روند. حرف روی حرف او نمی‌زنند. تصمیم‌گیرنده‌ی اول و آخر، همسر است و در زمان تصمیم‌گیری، نه از من و نه از آنان، نظر نمی‌خواهد و مشورت نمی‌کند. هفته‌ی گذشته، دختر ۸ ساله‌ی من جامدادی می‌خواست، با وجودی که پول توجیبی می‌گیرد اما همیشه خریدها با خود همسر است. او به سلیقه‌ی خودش یک جامدادی گرفت. می‌دانم آن جامدادی به میل و سلیقه‌ی دخترم نبود اما قبول کرد و از ترس تنبیه، هیچ شکایتی نکرد؛ یا پسر ۱۶ ساله که سال آینده به دوم دبیرستان می‌رود و باید انتخاب رشته کند، پدرش عقیده دارد که او به‌طور حتم رشته‌ی تجربی را انتخاب کند در حالی که «امید» به رشته‌های فنی‌و حرفه‌ای علاقه‌مند است.

همسر در خانواده‌ی بزرگ شده که پدرش نیز همین رفتارها را داشته و او هم همان شیوه‌ها و اعتقادهای او را در زندگی کنونی‌اش پیاده می‌کند. همسر من اعتقاد دارد آزادی دادن به کودک و نظر خواستن از او، افسار زندگی را از دست پدر و مادر خارج می‌کند و قدرت را از آنان می‌گیرد. من هم آن‌قدر جرأت و اعتماد به نفس ندارم که مقابل او بایستم و این روش را تغییر دهم. من نیز عادت کرده‌ام همه‌ی کارها و تصمیم‌های بزرگ و کوچک زندگی را به عهده‌ی او بگذارم.»

ندارد. از قوانین و قواعد و این چیزها هم خبری نیست. خودتان می‌دانید که من دو کودک دارم، یک پسر ۱۶ ساله و یک دختر ۱۲ ساله. ظهر وقتی از مدرسه برمی‌گردم، هر کدام به اتاق خودشان رفته و تا شب با انواع بازی‌های کامپیوتری، اینترنت و... سرگرم هستند. ما از کودکی به آنان آزادی عمل داده و هر چه را خواسته و اراده کرده‌اند، برای‌شان تهیه کرده‌ایم.

هیچ‌وقت اجازه نمی‌دهیم محرومیت و ناکامی، فرزندانمان را دچار پریشانی و ناراحتی کند. پسر ۱۶ ساله‌ی من گاهی شب‌ها ماشین پدرش را بدون اجازه برمی‌دارد و با دوستانش تا نیمه‌شب بیرون می‌ماند. البته من از این که او گواهینامه ندارد و بدون اجازه ماشین را برمی‌دارد، ناراحت می‌شوم! اما چه کنم؟ او در سن بلوغ و نوجوانی است، من حریف او نمی‌شوم. همسر من هم چندبار بر سر این موضوع با او مشاجره کرده اما سرانجام تسلیم او شد چون اگر به او اجازه ندهد، در جواب می‌گوید: «من هم درس نمی‌خوانم و ترک تحصیل می‌کنم.» البته فرزندان من، درست و حسابی درس‌خوان نیستند اما نزدیک امتحانات، یکی دو معلم خصوصی برای‌شان می‌گیریم و سرانجام درس‌ها را با نمره‌های ۱۴ و ۱۵ پاس می‌کنند. من و پدرشان هم انتظار نمره‌ی ۲۰ نداریم و این را از کلاس اول به آنان گفته‌ایم.»

جلسه هنوز شروع نشده بود. آن روز، یکی دیگر از جلسه‌های آموزش خانواده بود که با عنوان «شیوه‌های تربیت فرزند و تأثیر آن در شکل‌گیری شخصیت» با شرکت پدر و مادر دانش‌آموزان در مدرسه برگزار شده بود. تعداد کمی از مادران به جلسه آمده و به انتظار سخنران نشسته بودند. سه خانم کنار هم نشسته و درخصوص موضوع و روش‌های تربیت کودکان در خانواده‌شان با یکدیگر تبادل نظر می‌کردند. یکی از آنان، درحالی که پا را به روی پا انداخته، قیافه‌ی حق به‌جانب گرفته و گویا خود را برتر از آن دو می‌دانست، در مورد خانواده‌اش چنین می‌گفت:

«در خانه‌ی ما آزادی مطلق برقرار است. هیچ‌کس حق دخالت در کار دیگری را



مادر «مهرداد» که آرام نشسته و با رویی گشاده به حرف‌های آن دو گوش می‌داد، کتابی را که گویا همان روز خریده بود، بر روی پاهایش جابه‌جا کرد و با اعتمادبه‌نفس و قاطعیت اظهار کرد:

«اما در خانواده‌ی ما، نه آزادی کامل وجود دارد و نه دیکتاتوری. برای هر کاری و تصمیمی، چه از دخترم که به‌تازگی به مدرسه رفته و چه از دو پسرم که بزرگانند و دبیرستانی، نظر خواسته و با آنان مشورت می‌کنیم. به فرزندانمان یاد داده‌ایم که در مورد مشکلاتشان صحبت کنند و از طریق ارتباط کلامی و صحبت کردن به روش منطقی نه با دعوا و مشاجره، مسائل را بین خود حل کنند و اگر نتوانستند، از ما کمک بگیرند. ما سعی می‌کنیم در ماه، چند شب را به بحث در مورد مسائل و مشکل‌های فرزندان اختصاص دهیم. فرزندان ما هیچ‌وقت تنبیه بدنی نشده‌اند اما در خانه‌ی ما، انضباط حکم‌فرماست. به‌خاطر همین، مقرراتی را معین می‌کنیم که همگی ملزم به اجرای آن‌ها هستیم مانند صحبت نکردن با تلفن بیش‌تر از ۳۰ دقیقه یا استفاده نکردن از تلویزیون و کامپیوتر و بازی‌ها تا قبل از ساعت عیدازظهر به‌خاطر رسیدگی فرزندان به تکلیف‌هایشان و در صورت رعایت نکردن قانون‌های خانه و کوتاهی کردن، خود می‌دانند که از امتیازهایی محروم شده و باید خطای خود را جبران کنند. پسران من با وجودی که دوران نوجوانی را سپری کرده و گاهی مخالفت و سرکشی می‌کنند و خواهان استقلال بیش‌تری هستند، با کنترل و نظارت ما، آزادی‌هایی را در خانه و بیرون از خانه دارند اما محدودیت‌ها و مقررات تعیین‌شده را هم پذیرفته‌اند و به آن‌ها احترام می‌گذارند.»

گفت‌وگوهای سه مادر به این‌جا رسیده بود که کارشناس مدرسه به جلسه وارد شد و به بحث در خصوص موضوع مورد نظر پرداخت و با تأکید بر این‌که خانواده، اولین و مهم‌ترین محیطی است که شخصیت و شکل‌گیری رفتارهای فرزندان را پایه‌ریزی می‌نماید و هدف از پرورش فرزند، آماده ساختن او برای ورود به جامعه است که با توجه به ارزش‌های جامعه، خانواده سعی می‌کند الگوهای پرورشی فرزند خود را منطبق با آرمان‌های خویش

انتخاب کند، سخنان خود را ادامه داد:

«به‌طور معمول وقتی شعار «کسی را با کسی کاری نباشد» حاکم بر افراد خانواده است، هر کس، هر کاری را که میل دارد و مطابق دلخواه اوست، انجام می‌دهد. دیگری حق دخالت در کارهایش را ندارد. در این‌جا به‌اصطلاح، آزادی مطلق حکم‌فرماست. افراد این خانواده براساس تمایل‌های خود زندگی می‌کنند در نتیجه، هرج و مرج و بی‌نظمی به‌وجود می‌آید. آنان مردمی بی‌بندوبار، سهل‌انگار، خودخواه و بی‌هدف هستند، میزانی حاکم بر اعمال و فکرهای آنان نیست، احساس مسئولیت نمی‌کنند و در زندگی اجتماعی خود نیز موفق نمی‌باشند چراکه پدر و مادر سهل‌گیر، به آموزش رفتارهای اجتماعی در فرزندان خود بی‌توجه‌اند.

در این‌گونه خانواده‌ها به‌طور کلی، قانون‌های بسیار محدودی وجود دارد و افراد نسبت به اجرای قانون‌ها و آداب و رسوم، چندان مقید نیستند. این فرزندان، از رشد عاطفی و اجتماعی بسیار پایینی برخوردارند و قادر به همکاری و هم‌کاری با هم‌سالان و دیگران نیستند و در جامعه همیشه با مشکل‌های اخلاقی و اجتماعی مواجه می‌شوند. اما خانواده‌ای که تابع اصول دیکتاتوری است، به‌طور معمول، رشد کودکان را محدود می‌سازد. در خانواده‌ی مستبد، این قدرت پدر و مادر است که حرف اول را می‌زند. فرزندان در این‌گونه خانواده‌ها، کم‌تر به خود متکی بوده، خلاقیت کمی دارند و از این‌که بخواهند در چنین محیطی اظهارنظر نمایند، دچار هراس می‌شوند. آنان فاقد حس کنجکاوی هستند و به‌طور معمول مطیع و فرمان‌بردارند ولی در بیش‌تر موارد، رفتار آنان همراه با پرخاشگری است.

کودکانی که در خانواده‌های سخت‌گیر بزرگ می‌شوند، احساس ناامنی می‌کنند و از خود استقلال کافی ندارند. آنان در بین هم‌سالان خویش، محبوبیت چندانی به‌دست نمی‌آورند، در برابر انتقاد دیگران، بی‌تفاوت‌اند و از ثبات عاطفی کمی برخوردار هستند. این کودکان بیش‌تر در مقابل دیگران، حالت خصومت و دشمنی به خود می‌گیرند و به کودکان هم‌سن یا کوچک‌تر از خود آزار می‌رسانند و چون فکرها و عقیده‌های خاصی را بدون چون‌وچرا پذیرفته‌اند، افرادی متعصب

بار آمده و خود در پرورش فرزندان‌شان دچار مشکل خواهند شد.

اما بهترین شیوه‌ی فرزندپروری را «پدر و مادر مقتدر» پیاده می‌کنند. در این خانواده، همه‌ی افراد به تناسب سن، موقعیت و امکانات خود، حق دخالت در اداره‌ی امور خانه و اظهارنظر درباره‌ی مسائل مختلف را دارند. همان‌طور که همه می‌توانند در کارهای خانه دخالت کنند، باید تقسیم کار به‌عمل آید. پیروی از روش عقلانی و منطقی، اساس کار را در این‌گونه خانواده‌ها تشکیل می‌دهد. تصمیم‌گیری‌ها، رفت‌وآمدها و روش زندگی و دیگر مسائل، براساس مشورت و بر مبنای مصلحت‌اندیشی انجام می‌گیرد. در یک خانواده‌ی مقتدر، پدر، مادر، خواهر، برادر، کودکان کوچک و بزرگ و... همه مورد احترام هستند. باید توجه داشت که احترام به کودک، روحیه‌ی استقلال و اعتمادبه‌نفس او را تقویت نموده و به رشد سالم شخصیتش کمک می‌کند. این امر، محبوبیت کودک را در میان هم‌سالان خود، به‌دنبال دارد و به‌تدریج، استعداد او را در پذیرش و ایفای نقش رهبری و مدیریت، شکوفا خواهد ساخت.

این کودکان از حس کنجکاوی بیش‌تری برخوردار هستند. معین بودن هدف‌ها و نظم و ترتیب در امور خانوادگی، راه و رسم آنان را روشن می‌سازد و فرزندان می‌فهمند چرا باید از انجام کاری، خودداری کنند یا در مواقع معینی، وظیفه‌های خاصی را انجام دهند. در چنین خانواده‌ای، فرزندان به استقلال و آزادی فکر تشویق می‌شوند درحالی‌که نوعی محدودیت و کنترل از طرف پدر و مادر نیز بر آنان اعمال می‌شود.

آن روز روان‌شناس مدرسه، صحبت‌های خود را با اشاره به این‌که این کودکان در مدرسه، به‌خوبی با هم‌سالان می‌آمیزند و آماده برای همکاری با دوستان هستند و برای کودکان دیگر احترام قائل می‌شوند، به پایان برد، درحالی‌که معتقد بود توجه به تجربه‌ها و امکانات هر فرد در قبول مسئولیت، شرکت در اخذ تصمیم‌ها و همکاری با دیگران، بسیاری از مشکلات را که در وهله‌ی اول، نتیجه‌ی این ارتباط به‌نظر می‌رسد، از میان برمی‌دارد.

لیورا سعید  
کارشناس ارشد روان‌شناسی

